

تحقیقی تاریخی درباره نظارت بر زمامداران در صدر اسلام^۱

مهدی مهدی زاده^۲

چکیده

بی تردید، نظارت را باید امری اساسی و اجتناب ناپذیر در هر سازمان و از آن جمله سازمان حکومت دانست. مهم ترین کارویژه نظارت در سازمان حکومت، جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت توسط حاکمان و زمامداران است. این مقوله را می توان از نظرگاه های گوناگونی مورد بررسی قرار داد، اما تبیین آن از منظر اسلامی برای جامعه دینی ما ضرورت دارد. نگاهی به تاریخ اسلام، به ویژه دوران آغازین آن، راهنمای مناسبی در جهت آگاهی از نوع نگرش مسلمانان، به ویژه پیامبر گرامی اسلام و حاکمان نخستین اسلامی، در این باره خواهد بود. بر این اساس، در این مقاله تلاش شده است با روشی تاریخی، دوران حکومتی پیامبر اسلام (ص)، خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) و نیز امام علی (ع) مورد کاوش قرار گیرد. در نگارش این مقاله، توصیف و تحلیل (به دور از متأثر شدن از پیش فرض های کلامی، اعتقادی، اخلاقی) در کنار ذکر وقایع تاریخی، مورد اهتمام بوده است. دستاورد این بررسی، اثبات انکارناپذیر بودن امر نظارت (اعم از نظارت های درون سازمانی و نظارت های مردمی) در صدر اسلام، و نهادینه شدن و سازمان یافتن آن در گذر زمان و به تناسب نوع جامعه و همچنین اقتضائات و سازوکارهای موجود در هر دوره می باشد.

کلیدواژه ها: اسلام، نظارت، حکومت.

^۱. تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۶/۳

^۲. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شرق.

مقدمه

قدرت از حیث ماهیت، پدیده‌ای مطلق‌انگار و به دور از هر گونه تقیید و محدودیت است. چنین ماهیتی فسادها و ضررهای بسیاری را در طول زمان، در جوامع بشری به همراه داشته است. از این روست که نظارت به‌عنوان سازوکاری در برابر زیاده‌خواهی‌های قدرت همواره مورد توجه جوامع قرار گرفته است. از سوی دیگر، قدرت برای بهینه ساختن اعمال خود نیز گریزی از بهره‌مندی از نظارت ندارد. بر این اساس، نظارت در دو وجه درون‌سازمانی و برون‌سازمانی برای پیشگیری از انحراف و اصلاح انحرافات امری لازم و ضروری است. نوع جوامع و از آن جمله دینی یا غیر دینی بودن آن‌ها، تأثیری بر این واقعیت ندارد. به دیگر سخن، حکومت‌ها، حتی حکومت‌های دینی، نمی‌توانند خود را فارغ از نظارت‌های درونی و بیرونی بدانند. اما وجود برخی سوءبرداشت‌ها، نگرش‌هایی را موجب شده که بر اساس آن، نظارت در حکومت‌های دینی و از آن جمله اسلامی، کم‌اهمیت تلقی می‌شود. این نحوه نگرش، با توسل به شرایط دینی و معنوی لازم برای احراز مناصب حکومتی در جوامع دینی (همانند تقوا، امانت‌داری، عدالت)، از حیث نظری یا عملی، ضرورت چندانی برای نظارت، به ویژه از جانب مردم، قائل نیست؛ سخنی که تبعات منفی زیادی در پی خواهد داشت. لذا ضروری به‌نظر می‌رسد با نگاهی درون‌دینی، موضوع مورد بررسی دقیق قرار گیرد تا در پرتو آن بتوان چگونگی امر را منظر دینی ارزیابی کرد و حتی‌الامکان از کج‌اندیشی‌های ضایعه‌بار در این خصوص اجتناب ورزید.

بر این اساس، در این مقاله کوشیده‌ایم با بهره‌گیری از روشی تاریخی (و نه فقهی)، دوران حکومتی پیامبر اسلام (ص)، خلفای سه‌گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) و نیز امام علی (ع) را بررسی و ارزیابی کنیم، دوره‌ای به‌ظاهر کوتاه اما بسیار عمیق. چه آن‌که دوران پیامبر اکرم (ص)، دوران گذار از جامعه عربستان جاهلی در پرتو تعالیم الهی و تحت نظارت فرستاده او - که خود به منزله شارح شرع محسوب می‌شد - بود، و دوران خلفای سه‌گانه نیز گرچه از منظر اعتقادی شیعه، دوران مورد انتقاد حکومت آن سه صحابی است، اما در هر حال جامعه اسلامی فارغ از دغدغه حق‌محوری، رضایت الهی و پیمودن طریق دین نبود؛ ضمن آن‌که آن را دورانی می‌توان ارزیابی نمود که به‌خوبی می‌تواند تلقی و برداشت مسلمانان را از تعالیم الهی و نبوی منعکس کند؛ و بالاخره دوران حکومت امام علی (ع)، از نظر گاه‌شیعیان، دوره حکومت معصومی دیگر و از دیدگاه اهل سنت، دوره حکومتی یکی از اصحاب برجسته و با فضیلت پیامبر اکرم (ص) و از عالم‌ترین ایشان به کتاب و سنت محسوب می‌شود. در این راستا، سعی شده است به دور از متأثر شدن از پیش‌فرض‌های کلامی، اعتقادی و ... یافتن شواهد و روایات تاریخی مناسب و توصیف و تحلیل وقایع تاریخی، مورد توجه و اهتمام قرار گیرد.

با نگاهی به دوره تاریخی مورد مطالعه در می‌یابیم که نظارت بر زمامداران در دوران نخستین اسلامی، به دو نحو عمده صورت می‌پذیرفته است؛ اولین شیوه نظارت، نوعی نظارت درونی از سوی رئیس حکومت اسلامی بود که یا توسط خود وی و یا توسط گماشتگان وی انجام می‌گرفت (که می‌توان از آن به‌عنوان «نظارت‌های حکومتی» یاد کرد)، و دومین نوع نظارت را که می‌توان آن را «نظارت مردمی» نامید، نظارتی بود که «مردم» نسبت به عمال و قضات و حتی شخص رئیس حکومت اعمال می‌کردند. در واقع هر دو نوع نظارت درونی و بیرونی نسبت به حکومت در دوران تاریخی صدر اسلام قابل مشاهده است. لذا ما بحث خود را در این مقال در دو گفتار پی می‌گیریم و در هر گفتار به بررسی هر یک از این دو نوع نظارت، می‌پردازیم.

گفتار اول - نظارت‌های حکومتی

چنان‌که گفتیم، مراد ما از نظارت حکومتی، نظارتی است که از سوی رئیس حکومت انجام می‌گرفت که بسته به شرایط، یا توسط خود وی یا توسط عوامل خاص او انجام می‌شد. بدیهی است که این قبیل نظارت‌ها در هر نظام حکومتی ضرورت دارد و تضمین‌کننده

کارایی و بقای آن خواهد بود و بر همین اساس امری پذیرفته و رایج است. حکومت اسلامی عهد رسول گرامی اسلام و خلفای نخستین نیز از این امر مستثنا نیست. در ادامه، چگونگی امر و ویژگی‌های آن را در سه دوره زمانی حکومت پیامبر اسلام (ص)، دوران سه خلیفه نخست و دوران امام علی (ع) ملاحظه خواهیم کرد.

اول - دوران پیامبر اسلام (ص)

نگاهی به سازمان حکومتی این دوران حاکی از آن است که تمامی مناصب حکومتی در آغاز تشکیل حکومت اسلامی در شخص پیامبر جمع بود. شرایط و اوضاع و احوال عربستان در دوران حضرت رسول (ص)، چنین ایجاب می‌کرد که مناصب مختلف حکومتی در غالب موارد، در شخص پیامبر شود. اما به تدریج، گسترش قلمرو اسلامی، این ضرورت را ایجاب نمود که در سرزمین‌های دیگر که برای مردم امکان دسترسی مستقیم یا آسان به پیامبر نبود، عاملان و کارگزارانی با صلاحیت‌ها و اختیارات گوناگون به کار گرفته شوند. لذا می‌توان گفت از ویژگی‌های این دوران، تعداد بسیار اندک عمال و کارگزاران حکومت است. به این دلیل و به لحاظ حاکمیت اصل شایسته‌گزینی بر انتصاب‌ها، افرادی صاحب مکارم اخلاقی و متدین و شایسته به کار گرفته می‌شدند. اما این شرایط، مانع از بروز «نظارت» بر عملکرد کارگزاران حکومتی نمی‌شد، هر چند که این وضعیت از سویی، و بساطت جامعه اسلامی از سوی دیگر، باعث شد نظارت به نحوی سازمان یافته و نهادینه دنبال نشود.

چنان‌که در روایتی تاریخی آورده‌اند، پیامبر (ص)، ابن اللثیه را به صدقات قبیله‌ای گماشت و او هنگامی که از این مأموریت بازگشت در نزد پیامبر (ص) شروع به محاسبه نمود. به پیامبر گفت: این اموال برای شماست و این نیز هدیه‌ای است برای من؛ پیامبر فرمود: اگر راست می‌گویی در خانه پدر یا مادر می‌نشستی تا این هدیه به تو برسد.^۳ این جریان، گذشته از اثبات وجود نظارت در این دوران، حاکی از نظارت مستقیم پیامبر (ص) بر اعمال و رفتار عوامل حکومتی است.

دوم - دوران خلفای سه گانه

نظارت در این دوره، از وضعیتی یکسان برخوردار نیست. نظارت در دوره ابوبکر، همچون مسائل عدیده دیگر، شباهت بسیاری به دوران پیامبر اسلام (ص) داشت که مهم‌ترین ویژگی آن، سازمان‌نیافتگی نظارت است که در این دوره نیز ملاحظه می‌شود. از جمله نمونه‌های تاریخی قابل ذکر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

خالد که امیر لشکریان اسلام در عراق بود از مسیری صعب‌العبور به حج رفت بی آن‌که ابوبکر را در این خصوص مطلع سازد، ابوبکر که بعدها خبر یافت او را توبیخ و به‌عنوان مجازات به سوی شام گسیل داشت.^۴ در روایتی دیگر آمده است که پس از اجرای حکم توسط مهاجر بن ابوامیه، این خود وی بود که مسأله را به ابوبکر گزارش داد.^۵

اما دوره حکومتی عمر، در زمینه نظارت، دوران مهم و تأثیرگذار و دوره تحول به‌شمار می‌رود. از زمره مهم‌ترین عوامل تحول نظارت در این دوره می‌توان به گسترده شدن سرزمین اسلامی و به تبع آن، تعدد کارگزاران حکومتی و پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی اشاره کرد. فتوحات مسلمین، از سویی بر گستره حکومت اسلامی افزوده بود، و از سوی دیگر حجم زیادی از کارها را بر رئیس حکومت تحمیل می‌کرد که این امر، منجر به نصب عاملان و کارگزاران مختلف می‌شد. در چنین شرایطی، نظارت، در اداره

۳. ابن عابدین، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار، ج ۵ (بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۹هـ، ۱۹۷۹م)، ص ۳۷۲.

۴. طبری، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ هـ ش، ج ۴)، ص ۱۵۲۳.

۵. جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء (بیروت: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ ق، ۱۹۸۶م)، ص ۱۰۹.

سرزمین اسلامی نقشی جدی ایفاء می کرد. چنین نقل شده است که دقت نظر عمر در کار عمال «چنان بود که چیزی از کارها از عمر نهان نمی ماند از عراق به او نوشته بودند که چه کسانی رفته اند و از شام نوشته بودند که چه کسانی جایزه گرفته اند».^۶ علی (ع) در پاسخ به عثمان در خصوص نصب معاویه از سوی عمر فرمود: «تو را به خدا می دانی که معاویه از عمر چنان می ترسید که یرفا غلام وی»^۷ که این نقل های تاریخی از اهمیت و نمود بیش تر نظارت در این دوران حکایت می نماید.

موارد متعددی نقل شده که نشانگر نظارت عمر بر عمال است، گر چه ابهام برخی نقل ها باعث شده است که نوع نظارت و دیگر ویژگی های آن بر ما معلوم نباشد:

عبدالرحمن بن عمر شرب خمر نمود. عمروعاص (عامل مصر) او را در خانه خود حد زد. از عمر نامه ای دریافت کرد که او را مورد انتقاد قرار داده بود که چرا عبدالرحمن را در خانه ات حد زده و حلق رأس کرده ای.^۸

همچنین در نامه ای به ابوموسی نوشت: خبر رسیده که تو و خانواده ات در لباس و غذا و مرکب به نوعی عمل می کنید که مسلمین را مانند آن نیست ای عبدالله بر حذر باش که مانند حیوانات گردی که همش در چربی است و آن نیز باعث مرگ اوست.^۹

عمر در بسیاری از موارد خود شخصاً به نظارت اقدام می نمود تا آنجا که گفت: «در نظر دارم که در ولایات بگردم و در کارهای مسلمانان بنگرم».^{۱۰} در همین راستا، هنگامی که کسی از سرزمینی می آمد، عمر او را از امیر و کارگزاران حکومت و مردمان سؤال می کرد.^{۱۱} به عنوان نمونه، پس از فتح قادسیه، عمرو بن کرب بر عمر وارد شد. عمر وی را از احوال سعد و قدر و رضایت مردم از او سؤال کرد...^{۱۲} در این موارد مشاهده می شود که عمر نسبت به امور کشور و رفتار کارگزاران حکومت حساسیت داشت، به نحوی که خود شخصاً به نظارت بر ایشان می پرداخت.

عمر به لحاظ مالی نیز بر عمال خود نظارت داشت؛ او - چنان که در قوانین امروزم نیز در راستای جلوگیری از فساد حاکمان ملاحظه می شود - اموال آنان را پیش از ولایت می نوشت، سپس هر آنچه بیش تر می شد آن را میان ایشان تقسیم می کرد و گاهی از آن بر می گرفت؛^{۱۳} چنان که پس از عزل خالد، به ابوعبیده دستور داده بود تا عمامه اش را بردارد و نیمی از اموال او را بگیرد که چنین شد و حتی کفش های او را نیز به یک لنگه برداشتند. عمر هر گاه خالد را می دید می گفت: ای خالد مال خدا را از زیر نشیمنت در آر، خالد می گفت: مالی نزد من نیست و تمام مالی که در حکومت تو به دست آورده ام چهل هزار درم نمی شود. عمر گفت: همه را از تو به چهل هزار درم گرفتم و خالد به او داد، که اموالش هشتاد هزار درم می شد اما چهل هزار درم گرفت، و عمر می پنداشت که از خالد انتقام گرفته است.^{۱۴}

۶. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۷۶.

۷. همان، ج ۶، ص ۲۲۱۴.

۸. ابن جوزی، مناقب امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب (بیروت: دار و مکتبه الهلال، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ، ۱۹۸۹ م.)، ص ۲۸۲؛ و ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ، ۱۹۹۶ م.)، ص ۳۲۸.

۹. ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ، ۱۹۸۷ م.)، ج ۱۰، ص ۸۱.

۱۰. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۸۶۷.

۱۱. همان، ص ۲۰۶۴؛ و بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الکبری (بیروت: دار المعرفه، ج ۱۰)، ص ۱۰۸.

۱۲. بلاذری، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، مهر ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۸۲.

۱۳. بلاذری، پیشین، ص ۲۲۰.

۱۴. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۷۹. البته در این جریان، نوعی کینه توزی ملاحظه می شود خصوصاً با توجه به اینکه عمر، در عهد ابوبکر نیز اصرار فراوانی بر کنار نهادن خالد از امارت داشت که مورد پذیرش ابوبکر قرار نمی گرفت و بلافاصله پس از تصدی خلافت، او اقدام به عزل خالد نمود، اما در هر حال حکایت از نظارت مالی عمر بر کارگزاران حکومت دارد.

عمر به هنگام برخورد با مال یا عمارتی در نزد عمال خود از محل اخذ و تأمین آن سؤال می‌کرد؛ به عنوان نمونه، عتبه بن ابوسفیان، امیر کثانه، با مالی به مدینه رفت. عمر گفت: این چیست؟ گفت: مالی است که هنگام عزیمت به همراه خود برده‌ام و با آن تجارت کرده‌ام، عمر گفت: تو نباید در این حال این مال را با خود می‌بردی آن را به بیت‌المال باز گردان.^{۱۵} نمونه‌های تاریخی دیگری از این دست عبارتند از:

عمر بر عمارتی گذر نمود که از سنگ و گچ بنا شده بود. پرسید این از آن کیست؟ گفتند: برای عاملت بر بحرین، گفت: درهم و پول به گونه‌ای است که بالاخره ظاهر می‌گردد. پس فردی را به سوی او فرستاد و اموال او را تقسیم نمود.^{۱۶} در منبعی دیگر می‌خوانیم ربیع بن زیاد حارثی می‌گوید: عامل ابوموسی اشعری بر بحرین بودم. عمر، به او نوشت که به همراه کارگزاران سوی من آید. از غلام عمر پرسیدم: او را چه هیأتی خوشایند است؟ او مرا به هیأتی خشن اشارت کرد و من نیز به هیبتی آن گونه در آمدم هنگامی که نزد عمر رفتیم چشمش مرا گرفت و از من پرسید: عامل کجایی و چقدر پول می‌گیری؟ گفتم: روزی ۵ درهم، گفت: زیاد است، با آن چه می‌کنی؟ گفتم: بخشی را به اقارب و باقی مانده را به فقراء می‌دهم، گفت ایرادی ندارد.^{۱۷} از جریان اخیر، نکات دیگری نیز استنباط می‌شود؛ اول آن که عمر بر کارگزاران منصوب از سوی عمال نیز نظارت داشته است. دیگر آن که عمر در نظارت بر کارگزاران حکومت از روش احضار آن‌ها و برخورد شخصی و بی‌واسطه نیز بهره می‌جسته است. در عین حال، این روایت تاریخی، از برخی تبعات منفی شیوه نظارتی عمر همانند ترویج ریاکاری در جامعه و فریب دادن مقام ناظر نیز حکایت می‌کند.

عمر نظارت را به عمال خود نیز تفویض می‌کرد. برای نمونه در منبعی روایت شده است: عمر، ابوموسی اشعری را گفت که بر قضاء ابومریم نظارت کن، پاسخ داد: من او را متهم نمی‌کنم، عمر گفت: من نیز او را متهم نمی‌سازم اما نظارت کن و هرگاه ظلمی از او دیدی مجازاتش نما.^{۱۸} این سخن به معنای تفکیک دو مقوله نظارت و مجرم دانستن افراد است؛ به بیان دیگر، نظارت نه بر مبنای خطا کار دانستن فرد که بر مبنای جایز الخطا بودن افراد شکل می‌گیرد.

عمر افرادی را به کار گرفت تا او را از تمامی امور مطلع سازند و «چنان بود که عمر در هر سپاه خبرگیر داشت». ^{۱۹} در جای دیگری نقل شده است: عمروعاص که به جنگ «ارطون» رفته بود برای آگاهی از وضع وی، در قالب فرستاده، نزد وی رفت. ارطون که از شأن و موقعیت بالای عمرو مطلع شده بود خواست او را به قتل رساند. عمرو که این نکته را حدس می‌زد، ارطون را گفت: «... من یکی از ده نفرم که عمر بن خطاب ما را با این ولایتدار فرستاده که با وی همکاری می‌کنیم و ناظر کارهای وی باشیم». ^{۲۰} ملاحظه می‌شود که اندیشه وجود ناظر و نظارت بر کار عمال، در این دوران، در اذهان دیگران نیز نقش بسته است که این امر - یعنی فراگیر شدن اندیشه نظارت - گام مهمی به سوی نهادینه شدن آن است. نکته دیگری که از روایت اخیر می‌توان برداشت نمود، وجود ناظران متعدد بر رفتار عمال است که حتی گاهی عمر آن‌ها را در قالب همکار و مشاور ولایتدار می‌فرستاده است تا از امور پیدا و پنهان آنان با خبر شود.

^{۱۵} رفیق بک العظم، *شهر مشاهیر الاسلام فی الحرب و السياسة* (بیروت: دارالرائد العربی، چاپ ششم، ۱۴۰۳ هـ ق، ۱۹۸۳ م)، ص ۴۰۰.

^{۱۶} ابن عبد ربّه، پیشین، ج ۱، ص ۴۳؛ و نیز: ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، *عیون الاخبار*، ج ۱ (قاهره: دارالکتب المصریة، ۱۳۴۳ هـ ق، ۱۹۲۵ م)، ص

۵۳.

^{۱۷} ابن عبد ربّه، پیشین، ج ۱، ص ۱۵.

^{۱۸} بیهقی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

^{۱۹} طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۲۸.

^{۲۰} طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۸۵.

نظارت در این دوران، شاهد ابداع دیگری نیز بود و آن عبارت بود از به کارگیری افرادی خاص جهت بررسی اطلاعات واصله و تهیه گزارش‌ها از عمال و کارگزاران حکومتی. در گفتار بعد خواهیم دید که شکایت‌ها و نظارت‌های مردمی جایگاه ویژه‌ای در نظارت عمر بر عمال خود داشت؛ اما این بدان معنا نبود که صرف گزارش‌های مردمی باعث اطمینان وی گردد؛ لذا او فرستادگانی را جهت بررسی گسیل می‌داشت؛ به عنوان نمونه در یکی از منابع تاریخی آمده است: عمر در حیاط مسجد نشسته بود که مردی بر او عبور کرد و گفت: وای بر تو ای عمر از عذاب آتش، عمر علت را پرسید و پاسخ شنید که امیر تو بر مصر آنچه بر او نگاشته‌ای عمل نمی‌کند، عمر دو انصاری را برگزید و به مصر فرستاد تا تحقیق نمایند و در صورت صحت، والی را با خود بیاورند.^{۲۱}

خالی از فایده نخواهد بود که بدانیم تحقیقات این ناظران به صورت علنی، حتی در حضور خود عامل انجام می‌شد تا دروغ و افتراء شخصی باعث تضییع حق عامل نشود. محقق، گاه در مسجد می‌نشست تا مردم به سوی او روند و سخن خود را باز گویند و گاه به میان مردم و قبایل و اجتماعات و مساجد می‌رفت و کسب اطلاع می‌نمود.^{۲۲} به این ترتیب ملاحظه می‌شود که نظارت در این دوران، تحولی چشمگیر از حیث کمیت و کیفیت به خود دید تا آنجا که اولین گام‌ها در مسیر سازمان دادن به آن برداشته شد.

اما عثمان پس از احراز منصب خلافت، طی سخنانی شیوه خود را در حکومت اعلان داشت، از آن جمله گفت: «در مسائل مورد اتفاق شما و روش‌ها که پدید آورده‌اید از سلف خویش تبعیت کنم».^{۲۳} بدین ترتیب کاملاً طبیعی می‌نمود که عثمان در بحث نظارت بر عمال و حاکمان از همان روش دوران عمر پیروی نماید، ضمن آن که گذر ایام نیز بر استقرار روش‌های نظارتی به وجود آمده از دوران عمر تأثیر گذارده باشد. جریان زیر را باید نمونه‌ای بسیار در خور توجه از نظارت در دوران عثمان دانست:

عثمان، حمران بن ابان را به تفحص در امر ولید بن عقبه بن ابی معیط، عامل کوفه، که مورد شکایت قرار گرفته بود فرستاد. «حمران رشوه گرفت و هر چه در باب وی گفته بودند تکذیب کرد. عثمان در صحت آن شکایت، یقین کرده به حمران خشم گرفت و او را گفت: شاید که با من در یک شهر مسکن کنی پس فرمان داد که جز مدینه هر شهری را که خواهد برگزیند».^{۲۴} با توجه به این روایت تاریخی می‌توان دریافت که اولاً عثمان از نظارت مستقیم بر عملکرد عمال خود سود می‌جست، ثانیاً عثمان حتی بر ناظران خود نیز نظارت می‌نمود و در صورت تخلف با آنان برخورد می‌کرد؛ ثالثاً او از روش ابداعی عمر، در فرستادن فردی جهت بررسی و نظارت دقیق بر عامل مورد شکایت نیز پیروی می‌نمود، که این به معنای استقرار روش‌های نظارتی پیشین است.

اما آنچه که از سال‌های پایانی دوران حکومت عثمان می‌دانیم، ما را به ادامه این دقت در نظارت، یا لاقلاً ترتیب اثر بخشیدن به آن‌ها امیدوار نمی‌سازد، کما این که این امر در سخنان امام علی (ع) نمود یافته است. ایشان در پاسخ به استناد عثمان به عمل عمر در نصب خویشان خود به امور حکومتی فرمود: «می‌دانی که عمر هر که را به ولایتی می‌گماشت اگر سر و صدایی در اطراف وی می‌شنید، گوشمالش می‌داد و سخت می‌گرفت اما تو چنین نمی‌کنی، نسبت به خویشاوندان رقت و ضعف داری».^{۲۵} این سخن می‌تواند مؤیدی بر کم‌رنگ شدن نظارت مستقیم بر کارگزاران حکومتی در این دوران تلقی شود، و همین کم‌فروغ شدن چراغ نظارت عثمان بود که آن حوادث نه چندان خوشایند (اعتراض‌های مردمی و بالاخره قتل عثمان) را به دنبال داشت. کما این که جریان پیشین نیز به روشنی ضعف نظارتی عثمان را در این سال‌های پایانی حکومت نشان می‌داد، چه او به صراحت از عدم اطلاع خود بر اوضاع بلاد پرده برداشت.

۲۱. ابن جوزی، پیشین، ص ۱۴۴.

۲۲. طبری، پیشین؛ و بلاذری، همان، ص ۸۲.

۲۳. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۳۲۳.

۲۴. بلاذری، پیشین، ص ۲۰۸.

۲۵. همان، ص ۲۲۱۳.

سوم - دوران امام علی (ع)

با مراجعه به دوران حکومت علی (ع)، این دوره را باید به لحاظ بحث نظارت یکی از دوران‌های درخشان در صدر اسلام دانست. این امر ناشی از نوع نگرش ایشان به حکومت و کارهای حکومتی است که سخن از آن مجالی گسترده می‌طلبد. موارد عدیده‌ای از نظارت‌ها و سخت‌گیری‌های آن حضرت نسبت به عمال نمونه‌های فراوانی نقل شده است که در این مجال به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

امام علی (ع) در نامه‌ای به یکی از عمال خود می‌نویسد: «اما بعد، مسأله‌ای از تو به من رسیده است (گزارش شده است) که اگر آن را انجام داده باشی بی‌شک پروردگارت را به خشم آورده‌ای و امامت را عصیان نموده‌ای و امانت را تباہ نموده‌ای. شنیده‌ام که زمین را برهنه کرده‌ای و هر چه تحت گام‌هایت بوده است اخذ نموده‌ای و هر چه در اختیار بوده است صرف خود کرده‌ای، پس حسابت را نزد من فرست، و بدان که حساب الهی عظیم‌تر از حساب مردم است».^{۲۶}

در نامه‌ای دیگر به زیاد بن ابیه، که جانشین فرماندار بصره - عبدالله بن عباس عامل حضرت بر بصره، اهواز، فارس و کرمان - بود، نوشت: «به خدا سوگند، سوگندی راست، اگر به من گزارش رسد که در ثروت عمومی مسلمین خیانتی - کوچک یا بزرگ - سر زده است چنان برخورد سختی از من بینی که کم‌ارج و گران بار منزوی گردی و از امور بیرون افتی».^{۲۷} این موارد و نمونه‌های فراوان دیگر که در نهج‌البلاغه ذکر شده است، همگی حاکی از حساسیت و دقت نظر امام (ع) در رفتار کارگزاران حکومت است که از بیان یکایک موارد صرف‌نظر می‌کنیم.

شیوه‌های نظارتی امام انواعی داشت که چندان جدا از شیوه‌های به کار گرفته شده در دوران خلفای پیشین نبود. یکی از روش‌های آن حضرت در نظارت، نظارت بی‌واسطه و شخصی ایشان بود؛ از جمله در نمونه‌های زیر:

- علی (ع) در پاسخ به ابوالاسود دثلی که از علت عزل خود از قضاء می‌پرسید، فرمود: «تو را دیدم در حالی که صدای خود را بر طرفین دعوا فراتر برده بودی».^{۲۸} این جریان گذشته از دقت نظر خاص آن حضرت بر رفتار قضات، حاکی از نظارت بی‌واسطه ایشان است.

- ایشان در مواجهه با یک قاضی، از او سؤال کرد: آیا ناسخ و منسوخ را می‌شناسی؟ که او پاسخ منفی داد و حضرت در پاسخ فرمودند: هلاک شدی و هلاک کردی.^{۲۹} این ماجرا نیز از نظارت بی‌واسطه امام (ع) بر قضات، و چه بسا قضات منصوب از جانب عمال خود، حکایت می‌نماید، چه در غیر این صورت اساساً نصب او مورد سؤال بود.

در مواردی آن حضرت به محض اطلاع یا گزارش شدن امری از عمال و کارگزاران، آنان را به نزد خود فرا می‌خواند و یا از آنان گزارش می‌طلبید؛ به عنوان نمونه، در نامه ۴۰ نهج‌البلاغه ملاحظه شد که امام (ع) از عامل خود، عبدالله بن عباس، خواست تا ترازنامه مالی و حساب خود را به سوی ایشان بفرستد، ابن عباس طی نامه‌ای گزارش‌های رسیده را نادرست شمرد، علی (ع) طی نامه مجدد نوشت: «تو را ترک نگویم مگر آن که مرا از جزیه دریافتی، آگاه سازی که از کجا گرفته‌ای و در کجا نهاده‌ای؛ پس، از خود

^{۲۶}. نهج‌البلاغه، نامه ۴۰ (قم: الهجرة، ۱۳۹۵ ه ق)، ص ۴۱۲.

^{۲۷}. همان، نامه ۲۰، ص ۳۷۷.

^{۲۸}. اسماعیل ابراهیم البدوی، نظام القضاء الاسلامی (کویت: جامعة الكويت، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه ق، ۱۹۸۹ م)، ص ۲۸۰.

^{۲۹}. بیهقی، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

در آنچه به تو سپرده‌ام پروا پیشه کن».^{۳۰}

- امام (ع) از خرید منزلی به قیمت ۸۰ دینار از سوی شریح آگاهی یافت، او را فراخواند و فرمود: «به من گزارش شده است که خانه‌ای به ۸۰ دینار خریده‌ای و ... شریح پاسخ داد: این چنین است ای امیر مؤمنان. پس امام (ع) نظری غضب آلود بر او افکند و او را سخنانی فرمود».^{۳۱}

برخی اخبار می‌تواند گویای آن باشد که علی (ع) از فرستادن افرادی جهت بررسی و اعلام اطلاعات بیش‌تر در خصوص گزارش‌های رسیده، استفاده می‌کرده است. به‌عنوان نمونه، ایشان پس از آگاهی از رفتار خوارج نسبت به عبدالله بن خباب در قتل وی و همسرش، «حارث بن مره عبدی را فرستاد که برود و کار آن‌ها را ببیند و واقع حال را برای وی بنویسد و مکتوم ندارد».^{۳۲} هرچند این این خبر، از نظارت بر زمامداران سخن نمی‌گوید اما از مرسوم بودن این شیوه اطلاع‌یابی در آن دوران، حکایت دارد.

استفاده از گماشتگانی خاص جهت ارسال اخبار و اطلاعات بلاد، از دیگر روش‌های نظارتی علی (ع) است که در این دوره، کاملاً به چشم می‌خورد.^{۳۳} و حاکی از نهادینه شدن بیش از پیش نظارت است؛ برای نمونه، علی (ع) در نامه‌ای به قثم بن عباس، عامل مکه، به نقل از گماشته خود در مغرب، او را از حضور عده‌ای از اهل شام در مراسم حج آگاه ساخت.^{۳۴}

در مورد دیگری چنین نقل شده است که قیس بن سعد، عامل علی (ع) بر مصر بود که معاویه با روش‌های گوناگون سعی در از میان برداشتن این مانع مهم تسلط خود بر مصر بود. آخرین روش مکارانه معاویه در این راستا آن بود که قیس را از جمله افراد خود معرفی نمود تا این خبر از طریق جاسوسان علی (ع) به او گزارش شود و باعث بدبین شدن حضرت نسبت به قیس شود که در این امر موفق نیز گردید.^{۳۵} این ماجرا نیز حاکی از آن است که وجود گماشتگان از سوی علی (ع) در نزد معاویه امری بدیهی و روشن بوده است، تا آنجا که معاویه بر مبنای آن به طراحی نقشه‌های خود اقدام می‌نمود.

استفاده علی (ع) از روش اخیر را نمی‌توان منحصر به بلادی دانست که در حیطه حکومتی و نظارت بی‌واسطه آن حضرت است، بلکه شیوه‌ای است که از سوی آن حضرت جهت اعمال به زمامداران نیز توصیه شده است. ایشان در عهدنامه مالک - که سندی بسیار در خور توجه در اثبات وجود و فلسفه نظارت و خصوصاً نهادینه شدن آن در دوران حکومت ایشان است - از او می‌خواهد که از این شیوه، در نظارت بر کارگزاران حکومتی بهره جوید: «سپس کارهایشان را مورد بررسی قرار ده و از اهل صدق و وفاء جاسوسانی را بر آن بگمار که بازرسی پنهان تو، به رعایت امانت و مدارای با مردم ناگزیرشان می‌کند. همکارانت نگاهبانی کن و اگر برخی از آنان دست به خیانت گشود و گزارش بازرسان، از راه‌های گوناگون، آن را تأیید کرد بدون گواهی شاهدان به تنبیهش پرداز...».^{۳۶} بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که امام، عمال خود را نیز به نظارت بر کارگزاران و همکاران خود امر می‌نماید و فلسفه آن را ملزم شدن آنان در انجام صحیح امور می‌داند.

امام علی (ع) نظارت خود را بر تمامی بلاد مسلمین و از جمله مفتوحات اعمال می‌کرد؛ چنان که در شأن نگارش نامه ۴۳ نهج‌البلاغه آمده است که ایشان این نامه را به مصقله بن هبیره الشیبانی فرماندار اردشیر خرّه، از شهرهای فارس، و به‌دنبال دریافت گزارشی در

^{۳۰}. ابن عبد ربّه، پیشین، ج ۵، صص ۱۰۷-۱۰۳.

^{۳۱}. نهج‌البلاغه، نامه ۳، ص ۳۶۴.

^{۳۲}. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۰۶.

^{۳۳}. همان، ص ۲۴۸۷.

^{۳۴}. نهج‌البلاغه، نامه ۳۳، ص ۴۰۶.

^{۳۵}. کندی، ابو عمر محمد بن یوسف، کتاب‌الولاء و کتاب‌القضاء (قاهره: دارالکتاب الاسلامی ۱۹۹۹)، ص ۲۱.

^{۳۶}. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۳۵.

گفتار دوم - نظارت مردمی

تعالیم الهی و نبوی، جامعه اسلامی صدر اسلام را به نحوی ساخته بود که مسلمین در برابر کوچکترین رفتار انحرافی عمال و کارگزاران حکومتی و حتی رئیس حکومت حساسیت نشان می دادند. قانون نه تنها رئیس حکومت را مکلف به اجراء قوانین نموده بود که برای اجرای آن ها اولاً، مردم را مکلف به همکاری با وی می کرد و ثانیاً، مردم را مکلف می ساخت که بر کارهای مجریان قانون و عمال و مأموران وی نظارت نمایند. برخی حقوقدانان از این موضوع به «اصل تعاون» تعبیر کرده اند.^{۳۸} بنابراین، لزوم اطاعت و همکاری مردم با عمال و رؤسای حکومت هیچ منافاتی با نظارت نداشت، بلکه این دو مکمل یکدیگر در ایجاد جامعه ای الهی بودند. نظارت مردمی به معنای تحت نظر و دقت قراردادن رفتار و گفتار کارگزاران و حاکمان از سوی مردم بود و غالباً با مطلع نمودن مقامات بالاتر در قالب شکایت همراه می شد. امر به معروف و نهی از منکر حاکمان و بیان کلمه حق در برابر آنان، ارزشی اساسی و محوری محسوب می شد. بدیهی است شکایات خصوصی افراد که فاقد جنبه ای عمومی است، غالباً در این مبحث نمی گنجد و در مباحثی مانند قضاء یا مظالم باید از آن سراغ گرفت.

اول - دوران پیامبر اسلام (ص)

در این دوره نظارت های مردمی بسیار چشمگیر و بیش از نظارت حکومتی است؛ از جمله در این که در متون تاریخی ذکر شده است: پیامبر فردی را بر نجران فرستاد، از او شکایت نمودند. پیامبر فرمود: بر شما مردی امین می فرستم، امین واقعی؛ پس ابو عبیده جراح را به آنجا گسیل داشت.^{۳۹} این روایت حاکی از به رسمیت شناخته شدن نظارت های مردمی بر عمال، در نزد پیامبر (ص) است. دایره نظارت ها و اعتراضات مردمی به عمال پیامبر محدود نماند، بلکه بر شخص پیامبر نیز سرایت کرد، هر چند که در برخی موارد ناموجه می نمود؛ به عنوان نمونه، در تقسیم غنایم حنین، پیامبر جز به انصار همگان را سهمی داد. انصاریان ناراحت شدند. پیامبر برای آنان سخن گفت و آنان راضی گشتند.^{۴۰}

در واقعه ای دیگر، در غزوه بدر، پیامبر خواست لشکر را در مکانی فرود آورد، حباب بن منذر بن انصاری از او پرسید: آیا این وحی است یا اجتهاد؟ پاسخ فرمود: اجتهاد من است. حباب گفت: اگر چنین است به نظر من بهتر است نزدیک بدر فرود آییم و مسلمین بر این رأی توافق نمودند و پیامبر بر بدر فرود آمد.^{۴۱} اگرچه این واقعه تاریخی را می توان نمونه ای از مشورت دادن مسلمانان به حاکم اسلامی تلقی کرد که خود برخاسته از آموزه های دینی در این خصوص است، اما با این حال نمی توان جنبه نظارتی آن را نادیده انگاشت.

دوم - دوران خلفای سه گانه

^{۳۷}. همان، ص ۴۱۵؛ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲ (بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۳۹۴ ه ق، ۱۹۷۴ م)، ص ۱۶۰.

^{۳۸}. محمد جعفر جعفری لنگرودی، تاریخ حقوق ایران (تهران: کانون معرفت)، ص ۴۱.

^{۳۹}. همان، ص ۸۶.

^{۴۰}. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

^{۴۱}. احمد شلبی، تاریخ التشریع الاسلامی و تاریخ النظم القضائیه فی الاسلام (قاهره: مکتبه النهضة المصریه، چاپ دوم، ۱۹۸۱ م)، صص ۱۴۳-۱۴۲.

پیش از بیان نحوه نظارت‌های مردمی در این دوران، لازم است به این نکته اشاره شود که در این دوران، به ویژه دوره خلافت عمر، بر انتخاب افراد، جهت تصدی مناصب دولتی، اصلی حاکم شد که از آن می‌توان به «اصل رضایت مردمی» تعبیر کرد. البته این سخن بدان معنا نیست که در دوران رسول اکرم (ص) چنین اصلی بر انتخاب‌های ایشان حاکم نبوده است؛ بلکه بدون شک ایشان رضایت مردم را در انتخاب عاملان خود دخیل می‌دانسته‌اند، چه آن که انتخاب برخی سران پیش از اسلام مناطق و قبایل به امارت همان مناطق و قبایل (پس از برگزیدن اسلام) را از این منظر می‌توان نگریست. اما این که آیا واقعاً این مسأله در حد یک اصل در انتخاب‌های پیامبر تأثیرگذار بوده باشد، امری درخور تأمل است.

از زاویه‌ای دیگر، به لحاظ اطاعت محض یا فرمانبری در حد بالایی که مردم از فرستاده خدا (ص) داشتند و این که اصولاً در آن دوران، صلاحیت عمال حکومتی غالباً محدود به تعلیم دین و اخذ مالیات - و نه امارت به معنای رایج در دوران خلفاء بود - شاید اساساً چنین شرطی، در عمل، در میان مردم ایجاد هیچ حساسیت و توجهی بر نمی‌انگیخته است. اما در دوران خلافت ابوبکر و عمر که آنان را داعیه ارتباط مستقیم با خداوند نبود و دایره صلاحیت عمال حکومتی گسترش یافته بود، و از جانب دیگر با توجه به نظارت شدیدی که مردم بر حکومت حتی شخص خلفا اعمال می‌کردند، طبیعی بود که این شرط نیز در قالب یک اصل بر انتخاب عمال حکومتی سایه بگستراند. نمونه‌هایی از دخالت این اصل را می‌توان در شواهد تاریخی ملاحظه نمود؛ از جمله: عمر پس از عزل عمار یاسر از مردم کوفه پرسید چه کسی را می‌خواهید و آنان گفتند ابوموسی اشعری و او نیز چنین کرد.^{۴۲} در شاهی دیگر، به دنبال عزل ابوموسی از حکومت کوفه، عمر از مردم کوفه پرسید که آیا نیرومند سختگیر می‌خواهید یا ضعیف مؤمن؟^{۴۳} این به آن معناست که عمر حتی گاهی ویژگی‌های امیر را نیز از مردم سؤال می‌نمود. جالب آن که علت عزل ابوموسی نیز عدم رضایت مردم بود به این دلیل که ادعا شد «غلامی دارد که با مردم ما دادوستد می‌کند، او را نمی‌خواهیم».^{۴۴}

در چنین بستری، نحوه نظارت‌های مردمی را در این دوران نظاره می‌کنیم. ابوبکر فردای سقیفه و در مسجد، مردم را گفت: اگر نیک بودم کمکم کنید و اگر بد کردم به راستی بازم آرید، مادام که اطاعت خدا و پیامبر می‌کنم، اطاعت کنید و اگر نافرمانی کردم حق اطاعت بر شما ندارم.^{۴۵} این سخنان تأکیدی بود بر ادامه نظارت مردمی بر عمال و حتی رئیس حکومت که از سوی ابوبکر به آن تصریح شد؛ از منظری دیگر ابوبکر داعیه عصمت و عدم خطا نداشت و مردم نیز او را به هیچ وجه هم‌شان پیامبر نمی‌شمردند لذا به طریق اولی، حق نظارت و اعتراض بر اعمال او در این دوره وجود داشت. در نمونه‌های تاریخی متعدد، نظارت مردمی در این دوران قابل مشاهده است:

- دو جده یک متوفی نزد ابوبکر رفتند و میراث خود را طلب کردند. پس او میراث را به جده مادری داد. عبدالرحمن بن سهل انصاری او را گفت: ای خلیفه؛ به آن کس میراث دادی که اگر می‌مرد ارثی از او نمی‌برد، پس ابوبکر میراث را میان آنان قسمت کرد.^{۴۶}

- علی (ع) در بیان وضع خود در عهد ابوبکر می‌فرماید که من در نزد او، حدود را با تازیانه خود جاری می‌ساختم.^{۴۷} با لحاظ علم بالای ایشان که خلفاء به آن مقرر بودند، و جایگاه ویژه آن حضرت نزد آنان و آنچه که از ایشان در عدم سکوت بر احکام نادرست

^{۴۲}. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۹۴.

^{۴۳}. همان، ص ۱۹۹۵.

^{۴۴}. همان، ص ۱۹۹۴.

^{۴۵}. همان، ج ۴، ص ۱۳۳۷.

^{۴۶}. جلال الدین سیوطی، پیشین، ص ۱۱۱.

^{۴۷}. همان، ص ۱۹۸.

در آینده می‌بینیم، کاملاً بدیهی بود که نظارتی خاص از سوی علی (ع) بر احکام قضایی صادره از سوی ابوبکر صورت پذیرد.

نظارت مردمی در دوره حکمرانی عمر از جایگاهی ویژه و مشخص‌تر، به نسبت دوره پیشین برخوردار شد. اهمیت نظر مردم در نزد عمر تا به آنجا بود که وقتی با شکایتی از عمال مواجه می‌شد، خبر را خود دنبال می‌نمود و اگر سخن شاکی را درست می‌یافت عامل را عزل می‌کرد.^{۴۸} او برای تحقق این مسأله یعنی نظارت مردمی حتی بستر و مقدمات آن را نیز در حد وسع خویش فراهم می‌آورد. به عنوان مثال «روش عمر چنان بود که عاملان خویش را وادار می‌کرد در مراسم حج حضور یابند که از رعیت دور نمانند و مردم شاکی فرصتی داشته باشند که شکایت‌های خویش را به او برسانند»^{۴۹} و یا او به ابوموسی نوشت: «همیشه مردم را سرانی هست که حوایج آن‌ها را عرضه می‌دارند. سران مردم را که پیش تو هستند گرامی بدار».^{۵۰} این سخن حاکی از آن است که عمر در راه فراهم آوردن زمینه طرح شکایات مردم، به عمال خود نیز سفارشات لازم را ارائه می‌نمود.

عمر در تقویت و مهیا نمودن بستر نظارت مردم، به تشجیع و تحریض آنان نیز می‌پرداخت؛ او به مردم می‌گفت: «به خدا من عاملان را سوی شما نمی‌فرستم که شما را بزنند یا اموالتان را بگیرند بلکه می‌فرستمشان که شما را دین و سنت آموزند و هر که با وی جز این کنند پیش من آرد، به خدایی که جان عمر را به فرمان دارد از او قصاص می‌گیرم».^{۵۱}

عمر انتقادات علیه خود را می‌پذیرفت و حتی از مردم اموری را طلب می‌کرد که به معنای درخواست نظارت مردمی بر خود بود؛ چنان که نقل کرده‌اند: روزی مردی عمر را مورد خطاب قرارداد که ای امیرالمؤمنین از خدا تقوا پیشه کن، یکی از صحابه بر او فریادی کشید. عمر آن صحابی را گفت: ساکت باش که اگر ما را نصیحتی کنند خیری بر ایشان نیست و اگر ما نصیحت آنان را نپذیریم خیری برای ما نیست و همان را به گوینده آن باز می‌گردانیم.^{۵۲}

در تاریخ طبری در این زمینه آمده است: «عمر بن سواده چهار ایراد بر عمر وارد کرد؛ اول آن که عمره را در ماه‌های حج حرام کردی اما پیامبر و ابوبکر آن را روا می‌دانستند، دوم آن که متعه را حرام نمودی، سوم آن که فرزند کنیز را آزاد دانستی و چهارم آن که رفتاری خشونت آمیز داری».^{۵۳} این بدان معنا بود که اگر عمر خود را مجاز می‌شمرد در امور عبادی و دینی دست به تقنین بزند، مردم نیز حق داشتند گذشته از نظارت بر تمام سیرت‌های او، بر این گونه رفتارهای او نیز نظارت نمایند.

عمر در پذیرش نظارت مردمی، به «نظارت» بیش از «ناظر» اهمیت می‌داد؛ به این معنا که اگر فردی فاسق نیز بر عمل او ایرادی سنجیده و صواب می‌گرفت آن را می‌پذیرفت و به بهانه فسقِ گوینده، از محتوای سخن او غافل نمی‌شد، که این خود حاکی از اصالت نظارت‌های مردمی در آن دوران بود.

نظارت‌های مردمی بر اعمال عمر، همان گونه که ملاحظه شد، بر حیطه خاصی از اختیارات و وظایف او محدود نمی‌شد؛ از دیگر وظایف و اعمال عمر که مورد نظارت عامه مردم قرار داشت، عرصه دادرسی‌های وی بود که چه در صدور حکم و چه در اثبات جرم، تحت نظارت‌های دقیقی قرار داشت. عمر نیز از این امر استقبال می‌نمود و ایرادات وارد را می‌پذیرفت. تاریخ مملو از جریاناتی است که علی (ع) بر دادرسی‌های عمر نظارت نموده است، ما در اینجا تنها به یک نمونه اشارتی خواهیم داشت:

قدامه بن مظعون شرب خمر نمود و در توجیه آن این آیه را تلاوت کرد: «لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما

^{۴۸} رفیق بک العظم، پیشین، ص ۳۹۳.

^{۴۹} طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۹۹۶.

^{۵۰} همان، ص ۲۰۳۸.

^{۵۱} همان، ص ۲۰۳۹؛ و ابن عبد ربّه، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۴.

^{۵۲} جصاص، شرح ادب القاضی (خصاف) (قاہرہ: قسم النشر بالجامعة الامریکیه)، ص ۱۰۲.

^{۵۳} طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۶۳.

طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات».^{۵۴} عمر از او درء حد نمود. علی (ع) از این امر مطلع شد و نزد عمر آمد و گفت: نه قدامه و نه هر که حرامی مرتکب شود مشمول این آیه نمی شود چرا که «ان الذین امنوا و عملوا الصالحات» مرتکب حرامی نمی شوند. پس او را فرا خوان و توبه اش ده از آنچه که گفته است و حد بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را به قتل برسان و عمر چنین کرد.^{۵۵}

نمونه های دیگری از نظارت های علی (ع) بر قضاء عمر را می توان در کتاب «قضاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» علامه شوشتری ملاحظه نمود. نقش علی (ع) در این خصوص تا به آن حد بود که بارها عمر را وادار به اعتراف نمود که اگر علی نبود عمر هلاک می شد.^{۵۶} هر چند در اکثر مواردی که در زمینه نظارت بر دادرسی عمر به ما رسیده است، علی (ع) به این امر پرداخته اند، اما باید دانست این نظارت مختص به آن حضرت نبود؛ برای نمونه می توان به این شاهد تاریخی اشاره کرد که ضحاک بن سفیان با استناد به سخنی از پیامبر، عمر را از این عقیده که زن از دیه شوهر خود ارث نمی برد منصرف ساخت.^{۵۷}

هنگامی که عمر نظارت بر خود را از سوی مردمان جائز می شمرد، بسیار بدیهی بود که نظارت های مردمی بر رفتار عمال حکومتی را نیز به طور جدی دنبال کند. در اینجا به نمونه هایی از این گونه نظارت ها و واکنش عمر توجه می کنیم:^{۵۸} عمر، ابو مریم ایاس بن صبیح الحنفی، قاضی بصره، را در اثر شکایت مردمی از ضعف وی بر کنار نمود.^{۵۹} در جای دیگری روایت شده است: علی (ع) در پاسخ به عثمان که در نصب خویشان به عمل عمر استناد می کرد گفت: می دانی که عمر هر که را به ولایتی می گماشت اگر سر و صدایی در اطراف وی می شنید گوشمالش می داد و سخت می گرفت ...^{۶۰}

عثمان نیز در سال های اولیه دوران خلافت خود همان سیره عمر را در نظارت های مردمی دنبال نمود؛ چه آن که دایره نفوذ و تأثیر نظارت ها و نظرات مردم در دوران عمر به حدی بود که اساساً در سال های اولیه حکومت، قادر به نادیده گرفتن مردم نبود. به عنوان نمونه، عثمان به مردم ولایات نوشت:

«اما بعد، عاملان را گفته ام که در هر موسم حج پیش من آیند و از آغاز خلافت خویش، امت را به امر به معروف و نهی از منکر داشته ام هر چه پیش من و عمال من آرند به مردم می دهم حق خویش و عیالم را نیز به رعیت وا می گذارم. مردم مدینه به من گفته اند که کسان ناسزا می شنوند و کتک می خورند هر که نهانی کتک خورده یا ناسزا شنیده و هر که دعوی چیزی از این گونه دارد به وقت حج بیاید و حق خویش را اگر مربوط به من و عاملان من است بگیرد یا ببخشد که خدا ببخشدگان را پاداش می دهد».^{۶۱}

این نوشته نکاتی را بر ما روشن می گرداند: اول آن که عثمان نیز به تأسی از شیوه عمر، ایام حج را یکی از نیکوترین ایام دریافت شکایت ها و نظرات مردم می دانست، لذا در این وقت از سال، عاملان را به حج فرا می خواند تا مردم به راحتی توانایی انعکاس نظرات و سخنان خود را به وی داشته باشند؛ دوم آن که عثمان بر نظارت های مردمی در قالب یک روش و عبادت اسلامی - امر به معروف و نهی از منکر - تأکید می کرد؛ و سوم آن که او به نحو اساسی دخالت مردم در حکومت را به همان صورت دوران عمر، پذیرفته بود.

^{۵۴}. بر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باکی نیست در آنچه خوردند هر گاه تقوا ورزند و ایمان آورند. آیه ۹۳ سوره المائدة.

^{۵۵}. ابن شهر آشوب، ابی عبدالله محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲ (نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶ ه ق)، ۱۹۵۶ م، ص ۱۸۸.

^{۵۶}. لولا علی لهلك عمر.

^{۵۷}. ابو داود، سلیمان بن الاشعث السجستانی. سنن. ج ۳، کتاب الفرائض، شماره ۲۹۲۷، به کوشش محمد محیی الدین عبد الحمید. (قاهره: دار احیاء السنة

النبویه)، ص ۹۱.

^{۵۸}. موارد متعددی در این خصوص در بحث از نظارت های حکومتی در همین نوشتار ذکر شد.

^{۵۹}. سمیر عالی، القضاء و العرف فی الاسلام (بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه ق، ۱۹۸۶ م)، ص ۲۲.

^{۶۰}. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۱۳.

^{۶۱}. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۲۱۸.

در این دوران، شاهد نظارت مردم بر دادرسی‌ها نیز هستیم. در برخی روایات تاریخی به دادرسی‌هایی از عثمان اشاره شده است که با اظهار نظر مخالف علی (ع) نسبت به حکم صادره، عثمان از رأی خود بازگشته است؛^{۶۲} هر چند که برخورد عثمان با لیبید که بر دادرسی او بر قاتل هرمان خرده گرفته بود (چنان که خواهد آمد) و همچنین طرف مشورت قرار دادن چند فرد خاص در دادرسی‌ها، این احتمال قوت می‌گیرد که عثمان نه نظارت عموم مردم، بلکه نظارت دسته خاصی از افراد را نسبت به دادرسی‌های خود بیش‌تر مدنظر و توجه قرار می‌داده است. با این حال، جریان زیر نمونه‌ای از نظارت‌های مردمی بر دادرسی‌های عثمان است:

عثمان امر نمود تا مسلمانی را که کافری را به قتل رسانده بود قصاص نمایند. گروهی از مردمی از صحابه پیامبر (ص)، برخاستند و او را منع کردند. عثمان حکم را به هزار دینار دیه تغییر داد.^{۶۳} همچنین نقل شده است: عثمان، حکم قتل ابن شاس جذامی که یکی از مسیحیان شام را کشته بود، صادر کرد. زبیر و تعدادی از صحابه پیامبر (ص) او را از این حکم نهی کردند. پس بر هزار دینار حکم داد.^{۶۴}

آنچه که می‌توان از این دو روایت - که احتمال اخبار هر دو از یک واقعه وجود دارد - استنباط کرد آن است که اولاً نظارت بر دادرسی‌های عثمان از سوی مردم وجود داشته و حتی به نتیجه لازم نیز می‌رسیده است، و ثانیاً گمانه‌زنی بالا مبنی بر این که احتمالاً این نظارت توسط برخی افراد خاص انجام می‌شده است نیز تأیید می‌شود، چرا که در هر دو روایت بر این که جمعی از صحابه پیامبر (ص) و در روایت دوم بر این که زبیر - یکی از افراد طرف مشورت عثمان در دادرسی‌ها - به حکم وی اعتراض کرده‌اند، تصریح شده است. همچنین نقل شده است: عثمان، عبیدالله بن عمر که هرمان را به تصور شرکت در توطئه قتل عمر، خلیفه دوم، به قتل رسانده بود به این دلیل که هرمان مسلمان است و وارثی جز خدا و مسلمین ندارد و من که امام مسلمین هستم او را می‌بخشایم، مورد عفو قرار داد و این استدلال را بر فراز منبر به سمع مردم رساند و سپس از آنان سؤال کرد که آیا شما نیز چنین می‌کنید که مردم نیز پاسخ مثبت دادند. خبر به علی (ع) رسید که ایشان پس از خنده‌ای فرمودند: سبحان الله، این عملی است که عثمان آغاز نموده است آیا از حق کسی در می‌گذرد که بر او ولایت ندارد؟ قسم به خدا، این امر عجیبی است.^{۶۵} این ماجرا اولاً حاکی از جایگاه مردم در حکومت و حتی قضاء در نزد عثمان است تا آن حد که در صدور حکم بر فراز منبر از ایشان نظرخواهی می‌کند و ثانیاً حکایت از حق اظهار نظر مردمی پس از صدور حکم نیز می‌نماید.

پس از بخشودگی عبیدالله عمر، زیاد بن لیبید بیاضی، شعری درباره وی سرود که مورد نهی عثمان قرار گرفت؛ لیبید به دنبال این نهی، شعری در وصف عثمان و ناحق بودن بخشودگی قاتل ایراد کرد که عثمان او را نفی بلد نمود.^{۶۶} این جریان رگه‌هایی از عدم توجه عثمان به نظارت‌های مردمی - که در سال‌های بعد به نحو چشمگیری نمایان گردید - را بر ما عیان می‌سازد. اما در هر صورت، چنان که گفتیم، در سال‌های نخستین حکومت او، بحث نظارت‌های مردمی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود، و در همین راستا بود که او ابوموسی اشعری را پس از شکایات مردم، مبنی بر این که وی حکومت اشعریان را معتبر می‌داند و حکومت بصره را حقیر می‌شمرد، از حکومت آن شهر برکنار نمود.^{۶۷}

سال‌های میانی حکومت عثمانی، ایام آغازین دگرگونی نحوه برخورد عثمان با نظارت‌های مردمی است. عثمان در سال ششم

^{۶۲}. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۲.

^{۶۳}. شافعی، محمد بن ادریس، *الألم*، ج ۷ (بیروت: دار المعرف)، ص ۳۲۳.

^{۶۴}. همان، ص ۳۲۱.

^{۶۵}. محمد تقی شوشتری، *قضاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام* (بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ دهم، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م)، ص ۲۵۴.

^{۶۶}. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۸۴.

^{۶۷}. همان، ص ۲۱۱۱.

خلافت در منی، بر خلاف سیره پیامبر و خلفا نماز خود را تمام خواند که مورد اعتراض قرار گرفت، او در پاسخ، این عمل را بر اساس رأی خود دانست و به اعتراض‌ها و قعی نهاد.^{۶۸} مجموعه اعتراض‌های «ابوذر» در طی این سال‌ها را می‌توان به‌عنوان نمونه بارزی از نظارت‌های مردمی تلقی کرد (هرچند که اعتراض‌های ابوذر را نمی‌توان تنها به حاکمان محدود دانست). در تاریخ آمده است معاویه که تاب مقاومت در مقابل امر به معروف و نهی از منکرهای ابوذر را نداشت، به عثمان نامه‌ای نوشت. عثمان از او خواست که ابوذر را به مدینه بفرستد. ابوذر در مدینه نیز دست از این رفتار خود برنداشت و در برابر منکرات و اکنش نشان داد که عثمان او را به ریزه تبعید نمود.^{۶۹}

آورده‌اند ابوذر پس از آن که از بخشش‌های بسیار عثمان به زید بن ثابت و حارث بن حکم بن ابی‌العاص مطلع شد، آیه ۳۴ سوره توبه را قرائت می‌نمود.^{۷۰} عثمان او را نهی کرد. ابوذر گفت: عثمان مرا از قرائت کتاب خدا باز می‌دارد در حالی که ترک امر الهی عیب و ایراد است، قسم به خدا اگر با خشمگین نمودن عثمان هم خدا را راضی نمایم، بهتر از آن است که با رضایت عثمان، خدا را خشمگین سازم.^{۷۱}

این جریان‌ها، گذشته از آن که حاکی از تغییر سیره عثمان در قبال نظارت مردمی است، این واقعیت را نیز بر ما روشن می‌سازد که حتی عاملان عثمان نیز نظارت‌های مردمی را بر نمی‌تابیدند. این ماجراها خود به یکی از موضوعات مورد اعتراض مردم در سال‌های آخر حکومت عثمان بدل گشت.

عدم توجه عثمان به نظارت، نظرات و شکایت‌های مردمی در سال‌های پایانی حکومت، اوضاع و شرایط جامعه و نحوه برخورد مردم با حکومت را دگرگون ساخت. مردمی که دوران عمر، ابوبکر و پیامبر (ص) و سیره آنان را در برابر نظارت‌ها و شکایت‌ها دیده بودند، این سیره جدید و مغایرت آن با دوران قبل را دشوار و غیرقابل تحمل یافتند. «گروهی از مسلمانان فراهم آمدند و از اعمال عثمان و کارها که کرده بود سخن آوردند و هم‌سخن شدند که یکی را بفرستند که با وی سخن کند و بدعت‌هایش را گوشزد کند»، عامر بن عبدالله تمیمی نزد او رفت و گفت: «کسانی از مسلمانان فراهم آمده‌اند و در کارهای تو نگریده‌اند و چنین یافته‌اند که به کارهای حیرت‌زا پرداخته‌ای، از خدای عزوجل بترس و به پیشگاه او توبه بر و از آن دست بدار».^{۷۲}

در واکنشی دیگر، مردم به اعمالی دست زدند که نوعی برخورد عملی با حکومت محسوب می‌شد. از جمله این که: محمد بن ابوحذیفه در مصر و به سال ۳۵ هـ بر عقبه بن عامر که در غیاب عبدالله ابی سرح بر آن سرزمین حکومت می‌نمود، شورید و پس از اخراج عقبه از فسطاط، حکومت مصر را بر عهده گرفت.^{۷۳} جالب آن که مردم مصر - که یکی از مفتوحات مسلمین به حساب می‌آمد - (جز عده معدودی) از محمد بن ابوحذیفه حمایت و تبعیت نمودند.^{۷۴} همچنین نقل شده است که عثمان، سعید بن عاص را به امارت کوفه فرستاد. گروهی از مردم راه را بر او بستند و گفتند: تو را نمی‌خواهیم؛ سعید نزد عثمان بازگشت و عثمان، ابوموسی را به آنجا

^{۶۸}. همان، صص ۵۲۸-۵۲۷؛ و طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۱۳.

^{۶۹}. طبری، همان، ص ۲۱۳۴.

^{۷۰}. ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از احبار و راهبان اموال مردم را به باطل طعمه خود می‌کنند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و آنانی که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده.

^{۷۱}. بلاذری، پیشین، صص ۵۴۲-۵۴۱.

^{۷۲}. همان، ص ۲۲۰۷.

^{۷۳}. کندی، پیشین، ص ۱۴.

^{۷۴}. کندی، همان، ص ۱۷.

فرستاد.^{۷۵} عثمان به دنبال این تغییر به اهل کوفه چنین گفت: «... کسی را که خواسته بودید امیر شما کردم و از سعید معافتان داشتم به خدا عرض خویش را زیر دست و پایتان می‌افکنم و در قبال شما صبوری می‌کنم و در اصلاحتان می‌کوشم. هر چه را که معصیت خدا نباشد بخواهید، هر چه را خوش ندارید از آن معاف می‌شوید، اگر موجب معصیت خدا نشود هر چه بخواهید همان می‌کنم تا شما را بر ضد من حجتی نماند».^{۷۶}

این سخنان به خوبی می‌تواند اوضاع حاکم بر آخرین سال خلافت عثمان را بر ما روشن سازد که از سویی عثمان مجبور به پذیرش سخن مردم شده بود و از سوی دیگر باطناً این تن دادن به نظرات مردم را هیچ خوش نمی‌داشت، چرا که از این تغییر به «زیر دست و پا انداختن عرض خود» تعبیر می‌نمود. جریان زیر نیز مؤیدی بر این امر است:

عثمان در برابر اعتراضات مردمی به دنبال چاره‌ای می‌گشت، امناء و امرای خود را به مشورت فرا خواند، در آن جلسه عمرو بن عاص زبان به سخن گشود: «رأی من این است که مردم را به کارهایی کشانیده‌ای که خوش نداشته‌اند تصمیم بگیر که معتدل شوی اگر نمی‌خواهی تصمیم بگیر که کناره گیری، اگر نمی‌خواهی تصمیم بگیر و کاری بکن». عثمان سخنان عمرو را نپسندید و از آن مکدر گشت، عمرو عاص پس از جلسه به عثمان گفت که این سخنان را از ته دل نگفتم که از بیرون رفتن آن و اطلاع مردم در هراس بودم.^{۷۷} این جریان بیانگر این است که عثمان حتی تاب شنیدن سخنان جدی و مخالفت‌آمیز کسانی که خود به مشورت طلبیده بود را نیز نداشت، چه رسد به مردم عادی و غیر مورد نظر وی.

مخالفت‌های علیه عثمان تا آنجا بالا گرفت که علی (ع)، میانجی میان مخالفان و عثمان، پس از رفت و آمد میان آن‌ها «مکتوبی نوشت و سه روز بدو مهلت داد که مظالم را از میان بر دارد و هر عاملی را که بخواهند عزل کند و مؤکدترین عهد و پیمانی را که خدا از بنده‌ای گرفته بود بر مضمون مکتوب گرفت و تنی چند از سران مهاجر و انصار را شاهد آن کرد».^{۷۸} اخذ مؤکدترین پیمان‌ها و گواهی سران مهاجر و انصار، نشانه‌هایی از عدم اطمینان مردم به ترتیب اثر بخشیدن عثمان به خواست‌های مردمی است. وقایع پیش گفته نکته‌ای مهم را بر ما عیان می‌سازد که عبارتست از آن که اساساً در این دوران مردم کاملاً به نقش نظارتی خود در حکومت واقف بوده‌اند و عملکرد عثمان در خلاف جهت این نگرش، به هیچ وجه مردم را از این نقش خود غافل ننمود؛ تا به آنجا که آخرین سخن مردم به عثمان، در برابر سرسختی‌های وی، این بود: «یک بار باز رفته‌ایم و دیگر نمی‌رویم تا خلعت کنیم و از یاران پیغمبر خدا - صلی الله علیه و سلم - کسی را به جای تو آریم که کارهایی نظیر آنچه از تو دیده‌ایم نکرده باشد و تهمت بر او مقرر نشده باشد خلافت ما را پس بده و از کار ما کناره کن که این زحمت تو را از ما برمی‌دارد و زحمت ما را نیز از تو بر می‌دارد».^{۷۹}

سوم - دوران امام علی (ع)

خلیفه سوم توسط برخی از معترضان به قتل رسید و مردم به سوی علی (ع) روانه گشتند؛ او مردم را مورد خطاب قرار داد که مرا واگذارید و غیر از من را بجوید و بدانید که اگر دعوت شما را اجابت نمایم، به هر آنچه که خود تشخیص دهم، عمل می‌کنم و به سخن هیچ گوینده‌ای و ملامت سرزنش‌کننده‌ای توجه نخواهم نمود.^{۸۰} اما آیا این سخنان بدان معنا بود که علی (ع) از همان نخست،

^{۷۵}. طبری، پیشین، ص ۲۲۰۶.

^{۷۶}. همان، ص ۲۲۱۱.

^{۷۷}. همان، ص ۲۲۰۹.

^{۷۸}. همان، ص ۲۲۵۵.

^{۷۹}. همان، ص ۲۲۶۴.

^{۸۰}. نهج البلاغه، خطبه ۹۲، ص ۱۳۶.

عدم پذیرش نظارت مردمی را اعلان می نمود؟ توجهی اندک به آنچه که پیش از این، بیان شد و دیگر سخنان و رفتارهای آن حضرت نادرستی این برداشت را نشان خواهد داد. در این زمینه دقت به چند نکته لازم است:

اول آن که یکی از مهم ترین علل اعتراض های مردمی نسبت به عثمان، عدم توجه به خواست و نظرات مردم از سوی وی و عمل او بود، به نحوی که در دوران پایانی خلافت عثمان، مردم خود تصمیم می گرفتند و خود نیز عمل می نمودند و چندان به سخنان عثمان توجه نمی کردند؛ نمونه هایی از این دست را در قسمت قبل ملاحظه نمودیم. در چنین بستری بود که به دنبال قتل عثمان، مردم به سوی علی (ع) شتافتند و خواهان خلافت او گشتند. مسلم است هر که جز علی (ع) نیز در آن شرایط، پس از عهده داری خلافت چاره ای جز انتظام بخشیدن به امور و تقویت حکومت مرکزی و محدود نمودن خواهش ها و درخواست های مردمی که جنبه افراطی به خود گرفته بود، نداشت.

دوم آن که این سخن علی (ع) را باید واکنشی در برابر اوضاع نا به سامان دوران عثمان شمرد؛ دورانی که عده ای به ثروت های کلان و قدرت هایی ناصواب دست یافته بودند و در پناه این موقعیت های غیرعادلانه، در امور حکومت و جامعه می پرداختند، کسانی که علی رغم بیعت با علی (ع) پیمان شکنی نمودند و در برابر علی (ع) حتی دست به اسلحه بردند. در این شرایط، مخاطب دیگر سخن علی (ع) را باید این گروه از صاحبان نفوذ و جاه نیز شمرد که او با این کلام، پایان چنین دورانی را با خلافت خود اعلام می داشت. سوم آن که مردم علی رغم شنیدن چنین سخنی از علی (ع) باز نیز با او بیعت نمودند که این بزرگ ترین دلیل بر این مدعاست که مردم گذشته از وقوف و هم کلامی با علی در مسائل پیش گفته، اساساً او را فردی مستبد که از دایره شرع پا فراتر نهد و به سخن هیچ کس گوش فرا ندهد نمی دانستند.

چهارم آن که آنچه از سخنان و رفتار علی (ع) از این پس مشاهده خواهیم نمود کاملاً مؤید پذیرش نظارت مردمی از جانب ایشان بر عملکرد خود و عمال حکومت است؛ از جمله در شواهد تاریخی ذیل:

- طبری در تاریخ خود، سخنانی از علی (ع) نقل می نماید که پس از بیعت ایراد نموده است:

«خلافت شما را خوش نداشتم اما اصرار کردید که خلیفه شما باشم بدانید که بی نظر شما کاری نمی کنم بدانید که کلیدهای اموال شما با من است اما بی نظر شما یک درم از آن نمی گیرم رضایت می دهید؟»^{۸۱} این سخن با توجه به نکات فوق الذکر، قابل جمع با سخن نخستین علی (ع) خواهد بود؛ ضمن آن که جایگاه مردم و نظرات آنان را بر ما روشن می سازد.

- از علی (ع) در خطبه ۳۴ نهج البلاغه در بیان وظایف متقابل مردم و حکومت آمده است که فرمود: «و اما حقی که بر شماست آن است که به بیعت خود وفا کنید و در عیان و نهان نصیحت نمایید و هنگامی که شما را می خوانم اجابت کنید و هنگامی که امری می نمایم اطاعت ورزید».^{۸۲}

- خطبه علی (ع) در صفین را باید صریح ترین و مهم ترین سخن آن حضرت در وجود حق نظارت مردمی شمرد، چه آن که به هنگامه جنگ با لشکر قدرتمند معاویه و در آن زمان که اطاعت ورزی بی قید و شرط افراد از امیر، حرف اول پیروزی و شکست را می زد، فرمود: «بی گمان از زشت ترین حالت های زمامداران در نگاه مردم شایسته آن است که بدین گمان متهم شوند که دوستدار فخرند، و امور خود را بر کبر بنیان نهاده اند. و به راستی که خوش ندارم این پندار در ذهنتان آید که به چاپلوسی گراییده ام و شنیدن ثنای خویش را دوست دارم، به حمد خدا چنین نیستم ... بسا مردمان که پس از دشواری ها و امتحان ها از ستایش دیگران شیرین کام شوند اما از شما می خواهم که به خاطر آن که احیاناً توانسته ام در پیشگاه خدا و شما - به انگیزه خدا ترسی - بخشی از حقوقی که بر

^{۸۱}. طبری، پیشین، ص ۲۳۲۸.

^{۸۲}. نهج البلاغه، ص ۷۹.

گردن دارم انجام دهم و از عهده وظایف واجبی که ناگزیر از انجام آنم بر آیم مرا با مدح و ثنای نیکو نستایید. بدان سان که رسم سخن گفتن با جباران است با من سخن مگویید و آن سان که از زورمندان دژخوی پروا می کنند از من فاصله مگیرید و با تصنع با من در نیامیزید و مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود مرا گران می آید و گمان مبرید که بزرگداشت نفس خود را خواهانم، چه آن که هر که از شنیدن حق و یا پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند عمل به آن ها بر او سخت تر است. پس، از سخن حق و مشورت عدل دریغ نورزید که در نزد خود نه برتر از آنم که خطا ننمایم و از خطا در کار خود احساس ایمنی نکنم مگر آن که خداوند مرا کفایت کند که او بر من بیش از خودم مالک است»^{۸۳}.

- میان عبدالله بن عباس، فرماندار بصره، و ابوالاسود دثلی برخوردی پیش آمد. ابوالاسود طی نامه ای به علی (ع) گزارشی از حلال شمردن فیء مسلمین توسط ابن عباس که بر اساس تأویل آیه «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول و لذی القربی»^{۸۴} و قرابت وی با رسول اکرم صورت می گرفت، نوشت. علی (ع) نیز طی نامه ای به ابوالاسود ضمن آگاه نمودن وی از نامه نگاری با ابن عباس در این خصوص، ابوالاسود را مورد تجلیل و تکریم قرار داد.^{۸۵}

علی (ع) حق نظارت مردمی بر قضاء و دادرسی را نیز محترم می شمرد، چنان که او به اشعث که به حکمی از علی (ع) اعتراض نموده بود پاسخ داد.^{۸۶} نکته قابل توجه آن که آن حضرت این حق را تنها برای مسلمین، و به عبارت دیگر بخشی از مردم، قائل نبود بلکه آن را حقی می دانست که هر شهروند اعم از مسلمان و غیرمسلمان از آن برخوردارند؛ چنان که آورده اند علی (ع) در جریان یک دادرسی، حکم به قتل مجرمین با دود آتش نمود. شخصی یهودی به شیوه قتل آنان اعتراض کرد و علی (ع) با استناد به عمل یوشع بن نون - پیامبر بنی اسرائیل - او را پاسخ داد.^{۸۷} همچنین آن حضرت طی نامه ای به یکی از عمال خود در مفتوحات ایران نوشت: «اما بعد، دهقانان سرزمینت از غلظت و قساوت و بی مهری تو شکایت نموده اند. تأمل نمودم و آنان را نه اهل و شایسته نزدیکی دانستم که مشرک اند و نه سزاوار راندن و بی مهری که با ما هم پیمان می باشند...»^{۸۸} ملاحظه می شود که ایشان حتی نظارت مشرکین را نیز می پذیرفت و به آن ترتیب اثر می داد که این را باید مؤیدی بر پذیرش حق شهروندی این افراد از سوی علی (ع)، به رغم مشرک بودنشان، دانست.

نتیجه گیری

در آغاز، از ضرورت و اهمیت نظارت در سامان دادن به سازمان قدرت، سخن گفته شد. نگاه ما به تاریخ دوران آغازین اسلام، تأییدی جدی در این خصوص را نمایان ساخت؛ به بیانی دیگر، نظارت نه تنها هیچ گاه انکار نشد، که حتی روز به روز بر دامنه و عمق آن افزوده شد و در گذر زمان و به تناسب پیچیده تر شدن روابط اجتماعی، گسترده تر شدن سرزمین اسلامی و ... متحول نیز گردید. برخی از مهم ترین دستاوردهای این دوره در زمینه بحث نظارت را می توان در موارد ذیل ملاحظه نمود:

^{۸۳}. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۵.

^{۸۴}. «و بدانید که هر چه غنیمت برید، خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان و ... است» (آیه ۴۱ سوره انفال).

^{۸۵}. ابن عبد ربّه، پیشین، ج ۵، صص ۱۰۳-۱۰۲.

^{۸۶}. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، ج ۱۰، تحقیق و تعلیق: سید حسن الموسوی الخراسان (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ه ش)، ص ۱۲۹.

^{۸۷}. الکلبینی، الفروع من الکافی، ج ۴، تعلیقات: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ه ش، ص ۱۸۱.

^{۸۸}. نهج البلاغه، نامه ۱۹، ص ۳۷۶.

۱. هر دو گونه نظارت حکومتی و مردمی در دوران صدر اسلام معمول بود.
 ۲. هرچند به لحاظ حاکمیت اصل شایسته‌گزینی بر انتصاب‌ها و لحاظ ملاک‌های معنوی و تخصصی، افرادی صاحب مکارم اخلاقی و متدین و شایسته به کار گرفته می‌شدند، اما این شرایط، مانع از انجام نظارت بر عملکرد کارگزاران حکومتی نمی‌شد.
 ۳. نظارت، عملی کاملاً آگاهانه و با درک آثار مثبت آن بود. چنان‌که در کلام امام علی (ع) ملاحظه شد، فلسفه نظارت، ملزم شدن کارگزاران بر انجام صحیح امور بود.
 ۴. نظارت‌های حکومتی نه تنها از سوی رئیس حکومت اعمال می‌شد که حتی عمال و کارگزاران حکومتی نیز به انجام آن امر می‌شدند.
 ۵. دایره نظارت عام بود و بر حیطه خاصی از اختیارات و وظایف حاکم یا کارگزار حکومتی محدود نمی‌شد بلکه تمام جنبه‌های حکومت اعم از مالی، اداری، و حتی جنبه‌های اخلاقی و معنوی را شامل می‌شد.
 ۶. نظارت از حیث شرایط زمانی نیز عام بود بدین معنا که در هیچ زمانی حتی به هنگام جنگ، تعطیل پذیر نبود.
 ۷. نظارت‌های مردمی در این دوران، به صورت یک اصل پذیرفته شده، مطرح است. تعالیم الهی و نبوی، جامعه اسلامی صدر اسلام را به نحوی ساخته بود که مسلمین در برابر کوچک‌ترین رفتار انحرافی عمال و کارگزاران حکومتی و حتی رئیس حکومت حساسیت نشان می‌دادند.
 ۸. مردم صدر اسلام بر حق و حتی تکلیف خود در نظارت و ارشاد زمامداران آگاهی داشتند و از جانب دیگر حاکمان نیز در اغلب اوقات، به این حق مردم معترف و پذیرای انتقادات و نظارت‌های مردمی بودند. هیچ‌گاه زمامدار سرزمین اسلام بودن و یا ملقب به خلیفه رسول بودن، مانع و حجابی در برابر نظارت مردم و شنیدن نصایح آنان نبود.
 ۹. سعی حاکمان اسلامی آن بود که زمینه‌ها و بسترهای لازم برای تحقق بهتر نظارت‌های مردمی فراهم آید.
 ۱۰. لزوم اطاعت و همکاری مردم با عمال و رؤسای حکومت هیچ منافاتی با نظارت نداشت، بلکه این دو، مکمل یکدیگر در ایجاد جامعه‌ای الهی بودند.
 ۱۱. در پذیرش نظارت مردمی به «نظارت» بیش از «ناظر» اهمیت داده می‌شد. به بیان دیگر، نظارت از سوی هر فردی، هرچند فاسق، پذیرفته شده بود.
 ۱۲. حق مردم در نظارت بر زمامداران، حقی بود که هر شخص اعم از مسلمان و غیرمسلمان از آن برخوردار بود. به دیگر سخن، نظارت حقی شهروندی تلقی می‌شد.
- بنابراین، با توجه به شاخص‌های پیش گفته، می‌توان گفت نظارت بر حکومت، در دوران آغازین اسلام، در پرتو نگرشی مترقیانه و به عنوان اصلی مسلم، وجود داشت و در طول زمان، مسیر رشد، نهادینه شدن، تعمیق و سازمان یافتن را طی نمود.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی شیبۀ، المصنف فی الاحادیث والآثار (بمبئی: الدار السلفیة، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ.ق، ۱۹۸۱ م).
۲. ابن الجوزی، مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب (بیروت: دار و مکتبه الهلال، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق، ۱۹۸۹ م).

۳. ابن شهر آشوب، ابی عبدالله محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶ هـ ق، ۱۹۵۶ م).
۴. ابن عابدین، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار (بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ، ۱۹۷۹ م).
۵. ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد. العقد الفريد (بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ ق، ۱۹۸۷ م).
۶. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق، ۱۹۹۶ م.
۸. ابن قتیبه الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، عیون الاخبار (قاهره: دار الکتب المصریه، ۱۳۴۳ هـ ق، ۱۹۲۵ م).
۹. ابو داوود، سلیمان بن الاشعث السجستانی، سنن، به کوشش محمد محیی الدین عبد الحمید (قاهره: دار احیاء السنه النبویه).
۱۰. البدوی، اسماعیل ابراهیم، نظام القضاء الاسلامی (کویت: جامعہ الکویت، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ ق، ۱۹۸۹ م).
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف:
- ج ۲. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۳۹۴ هـ ق، ۱۹۷۴ م.
- ج ۴. بیروت: دار النشر فرانتس شتاينر بقیسباذن، ۱۴۰۰ هـ ق، ۱۹۷۹ م.
۱۲. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، مهر ۱۳۴۶ هـ ش.
۱۳. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی. السنن الکبری (بیروت: دار المعرفه).
۱۴. الجصاص (ابوبکر احمد بن علی الرازی)، شرح ادب القاضی (خصاف) (قاهره: قسم النشر بالجامعه الامریکیه).
۱۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تاریخ حقوق ایران (تهران: کانون معرفت).
۱۶. حمید الله، محمد، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد (ص) و اسناد صدر اسلام، ترجمه و پاورقی‌ها از سید محمد حسینی (تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش).
۱۷. السیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء (بیروت: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ ق، ۱۹۸۶ م).
۱۸. الشافعی، محمد بن ادريس، الأم (بیروت: دار المعرفه).
۱۹. شلبی، احمد، تاریخ التشريع الاسلامی و تاریخ النظم القضائیه فی الاسلام (قاهره: مکتبه النهضه المصریه، چاپ دوم، ۱۹۸۱ م).
۲۰. شوشتری، محمد تقی، قضاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ دهم، ۱۴۰۳ هـ ق، ۱۹۸۳ م).
۲۱. الصنعانی، عبد الرزاق بن همام، المصنف، من منشورات المجلس العلمی.
۲۲. الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک (تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ هـ ش.
۲۳. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، ج ۱۰، تحقیق و تعلیق: سید حسن الموسوی الخرسان (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ هـ ش).
۲۴. عالی، سمیر، القضاء والعرف فی الاسلام (بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ ق، ۱۹۸۶ م).
۲۵. العظم، رفیق بک، اشهر مشاهیر الاسلام فی الحرب و السیاسة (بیروت: دارالرائد العربی، چاپ ششم، ۱۴۰۳ هـ ق، ۱۹۸۳ م).
۲۶. الکلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الفروع من الکافی، تعلیقات: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ هـ ش.

٢٧. الكندی، ابو عمر محمد بن يوسف، كتاب الولاء وكتاب القضاء (قاهره: دار الكتاب الاسلامی).

٢٨. الہندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، تصحیح شیخ صفوہ السقاء (بیروت: مؤسسۃ الرسالۃ، ١٣٩٩ھق، ١٩٧٩م).

٢٩. الماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، الاحکام السلطانیۃ، مکتب الاعلام الاسلامی (دفتر تبلیغات اسلامی)، چاپ دوم، ١٤٠٦ ھق.

٣٠. نہج البلاغہ (قم: الہجرۃ، ١٣٩٥ھق).